

حافظ‌شناسی با نگاه نه گانه

دکتر سید محمدعلی حافظی

یارب از ابرمدایت برسان بارانی

نگاه اول

اولین نگاه شرایط سیاسی و نوسانات تاریخی عصر حافظ است که با آل‌اینجو شروع می‌کند. ارادتش را به جلال‌الدین مسعود اینجو این‌گونه نشان می‌دهد:

خسرو دادگرا شیردلا بحر کفا ای جلال تو به انواع هنر ارزانی
با شاه ابواسحاق به اوج می‌رسد:

راستی خاتم فیروزه‌ی ابواسحاقی

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

بعد از اعدام شاه ابواسحاق از زمان واقعه چنین یاد می‌کند:

بلبل و سرو و سمن یاسمن و لاله و گل

هست تاریخ وفات شه مشکین کاکل

خسرو روی زمین غوث زمان ابواسحاق

که به مه طلعت او نازد و خندد بر گل

بعد دوران تسلط امیر مبارزالدین محمد و آل مظفر است که

سخت‌گیری‌های مذهبی با زهد خشک بر شیراز سایه می‌گستراند. حافظ هشدار می‌دهد:

اگرچه باده فرح‌بخش و باد گل بیز است

به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است

بارها اشاره دارد:

دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند

پنهان خورید باده که تعزیر می‌کنند

و در جای دیگر:

در میخانه بستند خدایا مپسند که در خانه‌ی تزویر و ریا بگشایند

چند سال بعد امیر مبارزالدین را پسرانش کور کردند:

دل منه بر دنی و اسباب او زان که از وی کس وفاداری ندید

بی‌تکلف هر که دل بر وی نهاد چون بدیدی خصم خود می‌پرورید

شاه‌غازی خسرو گیتی‌ستان آن که از شمشیر او خون می‌چکید

آن که روشن بُد جهان بینش بدو میل در چشم جهان بینش کشید

□ حافظ لسان‌الغیب نیست، لسان‌العیب است. او عیب‌های انسان را نشانه می‌رود که یکی از آنها همان غیب است.

از گفته‌هایش اگر دریابیم چرا گفته دُر یابیم؟! به نه چرا اشارتی دارم که هر کدام را مقاله‌ی مفصل در خور است. در این نوشتار هشت مورد اول را خلاصه و نگاه پایانی را مفصل‌تر شرح می‌دهم:

حافظ عارفی است که به زبان شعر، عرفناک حق معرفتک را اداء کرده. عشق و عرفان را با عالی‌ترین مضامین و تعبیر در قالب لفظ و معنی با فصاحت و بلاغت تام و تمام پس از تحقیق و تفحص، تأمل و تفکر با ظرافت و لطافت کم‌نظیر خویش بیان نموده، او کلیدهای فهم معانی را ماهرانه صید کرده و گوهرهای قند شیرین پاریسی را که هم‌چون سرچشمه‌ی حیات، گوارا و شیرین‌کننده‌ی کام است در کارگاه جواهرتراشی خویش صیقل داده، آلیاژی عارفانه عاشقانه ساخته، استادانه و رندانه در موزه‌ی دیوان خویش به نمایش گذاشته است. عبارات و اشاراتی که شمیم آن شامه‌ی ادب‌دوستان عالم را عطرآگین می‌کند. او گلی از گلستان ادب و فرهنگ ایران است و محبوب ایرانیان! برای شناخت بیش و به، از نه زاویه به نگاهش نگاه می‌کنیم:

نگاه سوم

سومین نگاه به شرایط شیراز عصر حافظ و بزرگان معاصر اوست.

به چند نمونه از آن‌ها اشاره می‌رود:

به عهد سلطنت شاه ابواسحاق

به پنج شخص عجب‌ملک فارس بودآباد

دگر مربی اسلام شیخ مجدالدین

که قاضی به از او آسمان ندارد یاد

دگر بقیه ابدال شیخ امین‌الدین

که یمن همت او کارهای بسته گشاد

دگر کریم چو حاجی قوام دریادل

که نام‌نیک‌ببرداز جهان به بخشش و داد

حاجی قوام که خاندان قوام شیراز، از این سلسله‌اند، بارها

مورد توجه حافظ قرار گرفته است.

نکته دانی بذله‌گو چون حافظ شیرین‌سخن

بخشش آموزی جهان افروز چون حاجی قوام

و در جای دیگر:

دریای اخضر فلک و کشتی هلال

هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

مجدالدین اسماعیل و خانواده‌اش که بیش از ۱۵۰ سال

کرسی قضاوت را در شیراز بر عهده داشتند، از دیگر ممدوحین حافظ است.

مجد دین سرور و سلطان قضاات اسماعیل

که زدی کلک زبان آورش از شرع نطق

خواجه فتح‌الله وزیر امیر مبارزالدین محمد دو ماه بعد از

کور شدن شاه به دست پسرانش به دستور شاه شجاع به قتل می‌رسد:

به روز شنبه سادس ز ماه ذی‌الحجه

به سال هفتصد و شصت از جهان بشدناگاه

ز شاه راه سعادت به باغ رضوان رفت

وزیر کامل ابونصر خواجه فتح‌الله

تاریخ وفات بهاء‌الدین که کیلوئی از قضاات عصر شاه شجاع

را که ۷۸۲ قمری است، برابر با «قرب طاعت» با ابجد محاسبه می‌کند:

قدرت گرفتن شاه‌شجاع برای حافظ بهاری تازه است.

سحر ز هاتف غییم رسید مژده به گوش

که دور شاه شجاع است می دلیر بنوش

اختلافات درونی آل مظفر به روی کار آمدن شاه منصور

منتهی می‌شود:

بیا که رایت منصور پادشاه رسید

نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید

از شاه‌یحیی و بارگاه او در یزد با وجود رفتن به این شهر

مهری نمی‌بیند:

نماز شام غریبان چو گریه آغازم

به مویه‌های غریبانه قصه پردازم

قصد بازگشت آگاهانه به شیراز می‌کند:

گر از این منزل ویران به سوی خانه روم

دگر آن‌جا که روم عاقل و فرزانه روم

از تیموریان گلایه‌ها دارد:

به خوبان دل منه حافظ بین آن بی‌وفایی‌ها

که با خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی

و در جای دیگر اشاره دارد:

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهرآشوب

چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را

نگاه دوم

دومین نگاه، بررسی مسائل خانوادگی و خصوصی حافظ

است که چگونه فوت عزیزانش را به تصویر می‌کشد. در فوت فرزند می‌گوید:

دلا دیدی که آن فرزانه فرزند

چه دید اندر خم این طاق رنگین

و در جای دیگر اشارت دارد:

آن میوه‌ی بهشتی کامد به دستت ای جان

در دل چرا نکستی از دست چون بهشتی

از فوت دوستانش دل‌تنگ است. تاریخ فوت خواجه عادل را

«خلیل عادل» برابر با ۷۷۵ هـ.ق. آورده است:

برادر خواجه عادل طاب مثنواه

پس از پنجاه و نه سال از حیاتش

«خلیل عادلش» پیوسته بر خوان

وز آن‌جا فهم کن سال وفاتش

امام سنت و شیخ جماعت

به طاعت قرب ایزد می توان یافت

قدم در نه، گرت هست استطاعت

آن گاه که سلطان احمد جلایر برادش سلطان حسین را به قتل رسانده در بغداد به تخت می نشیند. شاعر دربار آل جلایر (که هم زمان و رقیب با آل اینجو و آل مظفر هستند) یعنی سلمان ساوجی فوت کرده در صدد جلب حافظ برمی آید. درست زمانی است که حافظ هم مورد بی مهری شاه شجاع قرار گرفته لذا هدایایی برای زمینه سازی می فرستند. این شعر یادگاری اولین پاسخ حافظ است.

احمدالله علی معدلہ السلطانی

احمد شیخ اویس حسن ایلخانی

ماه اگر بی تو برآید به دو نیمش بزنند

دولت احمدی و معجزه‌ی سبحانی

گرچه دوریم به یاد تو قدح می گیریم

بعد منزل بود در سفر روحانی

از گل پارسیم غنچه‌ی عیشی نشکفت

حبذا دجله‌ی بغداد و می ریحانی

وقتی سلطان احمد اصرار به کوچ حافظ از شیراز به بغداد

دارد، با این غزل انصراف خود را اعلام داشته:

کلک مشکین تو روزی که ز ما یاد کند

ببرد اجر دو صد بنده که آزاد کند

گوهر پاک تو از مدحت ما مستغنی ست

فکر مشاطه چه با حسن خداداد کند

ره نبردیم به مقصود خود اندر شیراز

خرم آن روز که حافظ ره بغداد کند

علاقه اش به شیراز در تمام دیوانش نمایان است:

خوشا شیراز و وضع بی مثالش

خداوندا نگهدار از زوالش

به محل‌های مخصوص و مورد علاقه‌ی خود در شیراز

اشاره دارد:

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت

کنار آب رکنا باد و گل گشت مصلّا را

چهارمین نگاه، متوجه زاویه‌ی دید حافظ به تصوف است. بررسی این جریان فرهنگی و فکری نشان می دهد اولین ستون آن که از قرن یک و دو هجری در عراق (کوفه و بصره) شکل گرفته زهد و رهبانیت است. پایه‌ی دوم، فتوت و جوانمردی است که در قرن سه و چهار در خراسان پایه ریزی می شود. در قرن پنجم و ششم بعد از تسلط ترکان آسیای میانه مرحله و ستون سوم که مکتب عشق و می است، نهادینه می شود! در قرن هفتم آخرین پایه یعنی وحدت وجود ابن عربی را عطار، مولانا و سعدی به اوج می رسانند. از همین قرن است که انحطاط تصوف شروع می شود. سلسله بازی، مریدپروری و متولیان رسمی از عوامل سقوط این جریان فرهنگی اند که در تاریخ تصوف ده علت آن، مطرح شده است. بعد از این تاریخ جنبه‌های منفی و سلبی تصوف بیش از نکات مثبت و ایجابی آن می شود. در کلام سعدی و مولانا هم نقد تصوف بسیار است. حافظ هم در قرن بعد این مسیر را ادامه می دهد. حداقل به نه نگاه از حافظ به صوفیان توجه کنید:

۱- صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد

بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

۲- صوفی شهریین که چون لقمه‌ی شبهه می خورد

پاردمش دراز باد این حیوان خوش علف

۳- نقد صوفی نه همه صافی و بی غش باشد

ای بسا خرقة که مستوجب آتش باشد

۴- صوفی گلی بچین و مرقع به خار بخش

وین زهد خشک رابه می خشگوار بخش

۵- صوفی بیبا که آینه صافی ست جام را

تا بنگری صفای می لعل فام را

۶- صوفی پیاله پیما حافظ قرابه پرهیز

ای کوته آستینان تا کی درازدستی

۷- بیفشان زلف و صوفی رابه بازی و به رقص آر

که از هر رقعہ دلش هزاران بت بیفشانی

۸- صوفی ار باده به اندازه خورد نوشش باد

ورنه اندیشه‌ی این کار فراموشش باد

۹- از این مرقع پشمینه نیک در تنگم

به یک کرشمه‌ی صوفی وشم قلندر کن

نگاه پنجم

نگاه پنجم به فرقه ملامتیه است که در قرن اول و دوم هجری در خراسان شکل گرفت. بسیاری کارشناسان حافظ را به این تشکیلات منتسب می‌دانند. عکس‌العمل آن‌ها به جامعه نتیجه‌ی عمل جامعه از نگاه آن‌هاست. دوست دارند چنین جامعه‌یی آن‌ها را کافر بداند و ملامت کند. از جماعت گریزانند و کنج عزلت می‌پسندند:

هزار نکته‌ی باریک‌تر ز مو این جاست

نه هر که سر بتراشد قلندری داند

نگاه ششم

نگاه ششم علاقه‌ی حافظ به ایران باستان است. بیش از هفتاد بار از کی، کاووس، کیخسرو، جم، جمشید، خسروانی، افراسیاب، سلم، تور، سیاوش، همایون، فریدون، پرویز، باربد و... یاد کرده است.

روان بزرگان ز خود شاد کن ز پرویز و از باربد یاد کن
در جایی دیگر اشارت دارد:

فلک را گر در صدف چون تو نیست

فریدون و جم را خلف چون تو نیست

همان مرحله؟؟ این بیابان دور

که گم شد درو لشکر سلم و تور

نگاه هفتم

نگاه هفتم، همانا توجه حافظ به می با همه‌ی معانی آن است. چگونه از دفتر یاد می‌کند؟ صراحی می‌کشم پنهان و مردم دفتر انگارند.

یا: هاتفی از گوشه‌ی میخانه دوش

گفت بیخشد گنه، می بنوش

خمریات در ادبیات جایگاه ویژه‌یی دارد. حافظ هم در همین راستاست:

به مستی توان در اسرار سفت

که در بی‌خودی راز نتوان نهفت

او از می، مستی، موسیقی و شعر به عنوان بیان مقصود سود برده است. از نام‌گذاری‌های متعدد و متفاوت حافظ به می، نه نمونه می‌آورم:

۱- می انگوری: نه به هفت آب که رنگش به صد آتش

نرود / آنچه با خرقه‌ی زهد می انگوری کرد

۲- می ارغوان: غم زمانه که هیچش کران نمی‌بینم /

داوش جز می چون ارغوان نمی‌بینم؛ ۳- می بیغش: مقام امن دلی بیغش و رفیق شفیق / گرت مدام میسر شود زهی توفیق؛

۴- می باقی: می باقی بده تا مست و خوشدل / به یاران برفشانم عمر باقی؛ ۵- می نوشین: لاله بوی می نوشین بشنید

از دم صبح / داغ دل بود و به امید دوا باز آمد؛ ۶- می گلرنگ: بیار زان می گلرنگ مشکبو جایی / شرار رشک و حسد در دل

گلاب انداز؛ ۷- می گلگون: گرچه با دلق ملمع می گلگون عیب است / مکنم عیب کزو رنگ و ریا می‌شویم؛ ۸- می

صافی: ما را که درد عشق و بلای قمار هست / یا وصل دوست یا می صافی دوا کند؛ ۹- می ریحانی: از گل پارسیم غنچه‌ی

عیشی نشکفت / حبذا دجله‌ی بغداد و می ریحانی؛ از می است، می دوشینه، می صاف و روشن، می صبح فروغ، می صبح،

می لعل، می مغان، می مغانه، می ناب، می وصال، میکده، می فروش، میخواره، میخانه، می در ساغر انداختن، می دیر

نوشیدن و... هم یاد کرده است.

نگاه هشتم

رابطه‌ی نزدیک حافظ با موسیقی و اطلاعات وسیع موسیقایی اوست. در همه‌ی صفحات دیوانش از بریط، تار، دوتار، چنگ،

ساز، ارغنون، طبل، کوس، مضراب، ناقوس، عود، نای، چغانه، جرس، زخمه زدن، زمزمه، ساز کردن، گلبانگ، صوت، ساز

نوروزی، صفیر، گوشمال طرب، لحن، لهجه، مقام، بانگ، زیر و بم، دست افشان، نغمه، انوار و... یاد کرده به بسیاری

دستگاه‌ها و گوشه‌های موسیقی اشاره کرده است. مغنی نوایی به گلبانگ رود / بگوی و بز خسروانی سرود

/ مغنی دف و چنگ را ساز ده / به آیین خوش نغمه آواز ده در همین دو بیت به بیش از نه لغت موسیقایی اشارت رفته.

موسیقی دلنشین اشعار حافظ به دلیل انتخاب کلمات آهنگین، رعایت تناسب آهنگ و مراعات دقیق و زیبای لغات

است که بسیاری اهل علم و هنر در این مورد به تحقیق پرداخته‌اند.

نگاه نهم

بحث طولانی‌تر مقاله، مقایسه‌ی پژوهشی است که به

مدت پنج قرن تأثیر شعرای قرن چهار تا هشتم هجری بر حافظ را به نمایش می‌گذارد. ■